

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

مشکل اسلامیت ها با اصطلاح اسلامیسم

اگر آقای اکبر گنجی، که سال ها است گویا همهء متون مرده و زندهء علوم اجتماعی را مورد مطالعه قرار داده و با بزرگان این علم حشر و نشر داشته اند، دست به نوعی «تجاهل العارف» زده باشند و واقعاً تصور کنند که این اصطلاح اختراع کسانی است که «دشنامی به نام اسلامیت را بر ساخته و بر سر متفاوت های مذهبی می کوبند» آنگاه، در این مورد، روشن کردن ایشان و افرادی که چون ایشان فکر می کنند، تبدیل به یک وظیفهء آموزشی نیز می شود.

esmail@nooriala.com

اخیراً آقای اکبر گنجی، در مقاله ای با عنوان «مک کارتیسیم ایرانی و تبعید ناقدان به کره» (1)، که اختصاص به توضیح و توجیه مواضع ضد امریکائی و گاه ضد غربی ایشان و همفکران مسلمان و شبه مسلمان شان دارد، وسط دعوا نرخ تعیین نموده و، احتمالاً به دلیل عدم شناخت از برخی از مفاهیم علوم اجتماعی، یک نیش غولی هم حوالهء استفاده کنندگان از اصطلاح «اسلامیت» کرده اند و «مظلومانه» اظهار داشته اند که:

«در دوران انقلاب 1357 ایران، لیبرالیسم توسط بسیاری به دشنام تبدیل شده بود. مهدی بازرگان و دولت اش را نماد لیبرالیسم قلمداد کرده و می گفتند: "لیبرالیسم، جاده صاف کن امپریالیسم". با سرکوب مارکسیست ها و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، گروه دیگری "مارکسیسم" یا "مارکسیسم-لنینیسم" یا "ضد امپریالیست ها" را به دشنام تبدیل ساختند. کارنامهء جمهوری اسلامی نیز موجب شده است تا کسانی همین برخورد را با اسلام روا داشته و دشنامی به نام "اسلامیت" بر ساخته و بر سر متفاوت های مذهبی می کوبند. در تمامی این موارد، "برخورد ایدئولوژیک"، جایگزین رویکرد تحلیلی - نقدی شده است. فقط اردوگاه تغییر کرده است: "از اردوگاه شوروی تا اردوگاه آمریکا و اسرائیل» (3).

آقای گنجی، در این اظهارات، با آوردن اصطلاح «برساختن» (که لابد واژهء شیک و دانشمندانه ای برای مفهوم «جعل» - اگر نگوئیم «اختراع» - است)، بصورتی تلویحی به این اشاره می کند که «اسلامیت» اصطلاحی جعلی است که اختراع شده تا بر سر کسانی کوبیده شود که، در بیان آقای گنجی، «متفاوت های مذهبی!» خوانده می شوند - که ترجمهء شیک این اصطلاح هم لابد باید «دگرپاشان مذهبی» باشد!

حال، از آنجا که ایشان، در این بیان، مستقیماً نویسندگانی چون مرا بر صندلی اتهام می نشاند، لازم می دانم که در این هفته اندک توضیحاتی مقدماتی را در مورد کار خودم ارائه داده و بیان دقیق تاریخچهء آفرینش و کاربرد این اصطلاح را به فرصت دیگری موکول کنم.

در سی و پنج سال گذشته، در مجموعهء کتاب ها (1) و مقالاتی (2) که منتشر کرده ام، و بخصوص در هفت سال گذشته که حدود 350 مقاله را با نام عمومی «جمعه گردی ها» نوشته و در آنها به موضوعات و مضامین مختلفی همچون ایدئولوژی، مذهب سیاسی، تشیع اثنی عشری و

دینکارانش، و نیز به سکولاریسم، فدرالیسم، هویت ملی، حاکمیت ملی، اصلاح طلبی، انحلال طلبی، و آلترناتیوسازی پرداخته ام، یکی از هدف های اصلی کوشش هایم روشنگری در مورد راه خطا، خطرناک و زیان بار نیروهای مسلمانی بوده است که معتقدند می توان، در برابر حکومت های مدرن معاصر، حکومتی اسلامی را علم کرد که از این حکومت ها اخلاقی تر، انسانی تر، و رحمانی تر باشد. در اصطلاح، این نوع اسلام را «اسلام سیاسی» می خوانند که چون دین اسلام را به یک «ایدئولوژی سیاسی و معطوف به قدرت» معرفی کرده و در کنار مکاتب (ایسم ها) دیگر می نشاند، از آن با واژه «اسلامیسم» یاد می کنند.

این «تصور / عقیده / ایدئولوژی» البته در ایران زاده و پرورده نشده است و، در واقع، اسلام شیعی دوازده امامی - که قرن ها بعثت غیبت «امام زمان» استوره ای و کاریزماتیک اش مذهبی شدیداً غیر سیاسی بوده - خیلی دیر به همان راهی رفته که بسا پیش تر اشخاصی همچون سید قطب و حسن بنای مصری اهل تسنن در آن گام زده اند. با این وجود گردش تاریخ چنین بوده که ایران نخستین سرزمینی باشد که این ایده در آن تحقق یافته و موجب شود که ایرانیان نخستین ملتی محسوب شوند که، از طریق تجربه مستقیم، نتایج این اندیشهء فاسد ایدئولوژیک را درک کنند.

من، به تدریج و از راه آشنائی با منابع مختلفی که به زبان های اروپائی در مورد این طرز تفکر و روند تطور و بقدرت رسیدن اش نوشته شده، مدت ها است که در نوشته و گفتارهای خود بین دو واژه «مسلمان» و «اسلامیست» تفکیک قائل شده و کوشیده ام، از طریق این تفکیک، وضعیت اسلام سیاست زده در ایران را توضیح دهم.

در ابتدای کار استفاده از این واژه های دوگانه برایم امری بدیهی بود و فکر می کردم خوانندگانم نیز با آنها و تعاریف شان آشنائی دارند. مثلاً، هفت سال پیش، در جمعه گردهم آوری 24 آذر ماه 1385، که عنوان «حساب جمهوری اسلامی و حساب ملت ایران» را بر خود داشت، نوشتم که: «مردم جهان وقایعی روزمره را شاهد نبوده اند که بتدریج موجب شده تا اکنون نسل های تازه ای که در طی دوران حکومت همین رژیم اسلامی چشم بر جهان گشوده و به کوچه و خیابان آمده اند، به آن همچون حاکمیتی بیگانه بنگرند و هیچگونه قرابتی بین خود و آن نیابند... بنظر من، نتیجهء کارکرد این حس، شکل گیری همین نیاز به تفکیکی است که در روان جمعی ایرانیان روز به روز گسترده تر و عمیق تر می شود و، در عین حال، خود را نه تنها در فراسوی مرزهای اقتدار و سرکوب اسلامیست ها، که در داخل کشور و در زیر تهدید همان سرکوب، به شکل های گوناگون بیان می کند».

یک ماه بعد نیز (در جمعه اول دی ماه 1385) زیر عنوان «جنبش دانشجویی در مسیر خروج از تاریکی» نوشتم که: «جنبش راستین و تاریخدار دانشجویی ایران در سرآغاز پیروزی اسلامیست ها بر انقلاب مردم ایران سقط جنین شد و بجای آن نطفهء چیزی را بستند که "انجمن اسلامی دانشجویی" نام گرفت و بر سرش هم چتری بال گسترده که "دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه"

خوانده شد. این اقدامات همه در راستای روند "اسلامی کردن" زمین و زمان در ایران بود... [اکنون] امید آن است که جنبش دانشجویی... با واریسی روابط دیرینه خود با اصلاح طلبان اسلامیت، به این اشراف اساسی ... برسد که اساساً هیچ جنبش اصلاح طلبی راستینی در سراسر دنیا نمی تواند رسیدن به سکولاریسم را در سر لوجه برنامه های خود قرار نداده باشد، چه رسد به آنکه یکی از اهداف اعلام شده اش مبارزه با آن باشد».

بدینسان، اشاره به اصطلاح «اسلامیسم» و «اسلامیت»، ذفته رفته و بصورتی بدیهی در نوشته های من مطرح شدند و من بجای ارائه تعریف دقیق این اصطلاحات، از آنجا که آنها را بدیهی و شناخته شده تلقی می کردم، به نحوه عملکرد پیروان این مکتب می پرداختم. مثلاً در 6 بهمن همان هفت سال پیش، در مقاله ای پیرامون نحوه برخورد اسلامیت ها به تاریخ ایران، زیر عنوان «بیابانگردان چگونه پیروز می شوند؟» نوشتم: «ما، در برابر جعلیات تاریخی و گزافه گوئی های اسلامیت ها، پیرامون علل سقوط امپراتوری ساسانی در پی هجوم اعراب شبه جزیره عربستان، مثل اکثر زمینه های تاریخی دیگر، تحقیق چندانی نکرده و اطلاع زیادی گردآوری ننموده و روش های درست کنجکاوی تاریخی را بکار نبسته ایم. و اسلامیت ها 1450 سال وقت داشته اند که تاریخ را هرگونه که خود می پسندند بنویسند، جعل کنند، کتمان نمایند، خوب را بد و بد را خوب نشان دهند، و بر روی حقیقت وقایع تاریخی آنقدر پرده های ساتر بکشند که من و شما ی امروز ندانیم چگونه باید حجاب ها را کنار زده و به واقعیت ماجراها پی ببریم».

یا: «الگوی حکومت اسلامی در نزد آقای خمینی و وارثان اش همان خلافت اسلامی است که در آن از خلفای راشدین گرفته تا خلفای عثمانی، همگی تنها در رفتار شخصی خود از حدود اسلام دور شده و یا به آن نزدیک می گشته اند و البته بهترین خلافت آن می بود که بر رأس آن یکی از امامان معصوم شیعه نشسته باشد تا عصمت اش او را از خطا مصون بدارد. حکومتی که در پی پیروزی اسلامیت ها بر انقلاب مردم در سال 57 به چنگ آقای خمینی افتاد نیز باید بر اساس همین گرته بازسازی می شد؛ گرته ای که در آن قانون از آن خداست، حکومت از آن فقیه، و مردم حکم صغار محتاج ولی را دارند».

سپس، در سال بعد، توجه من به انعکاس پیروزی احتمالی اسلامیت های ایرانی در سراسر منطقهء مسلمان نشین خاورمیانه معطوف شد. در این زمینه، بخصوص تجربه ترکیه برایم شگفت انگیز بود. در 18 خرداد 86 در مطلبی با نام «دگردیسی حکومت در جوامع مسلمان» نوشتم: «پس از پیروزی اسلامیت ها در ایران و تشکیل جمهوری اسلامی، گویا طبق قانون فیزیکی ظروف مرتبطه، در دهه های اخیر تب اسلام گرایی در ترکیه هم بالا گرفته و این کشور هم صاحب "احزاب اسلامی" شده است و این احزاب در سلسله ای از انتخاب های دموکراتیک رأی آورده، در دولت نفوذ و حضور پیدا کرده اند، و نخست وزیر ترکیه و وزیر خارجه اش از اسلامیت ها هستند. و اکنون نیز به نظر می رسد که در انتخابات ماه آینده ریاست جمهوری ممکن است یکی از همین اسلامیت های اهل تحزب، از طریق صندوق رأی، به بالاترین مقام جمهوری ترکیه برسد

و بر صندلی کمال آتاتورک، که همهء قدر و شوکت و شهرت اش در برقرار کردن سکولاریسم در یک کشور مسلمان است، تکیه بزند... کسانی از متفکران ترکیه با داشتن باورهای دینی در بحث شرکت می کنند و سخنان شان بسیار شبیه به آنچه هائی است که "ملی - مذهبی" ها و "اصلاح طلبان مسلمان" در ایران می گویند. این نظریه پردازان اگرچه روشن است که نمی توانند با سکولاریسم موافق باشند (و این را در ایران بصورت واضح تری دیده ایم، مثلاً در سخنان آقای خاتمی - کوچک، که در مقام دبیرکلی حزب "مشارکت اسلامی"، بارها آشکارا گفته بود که ما در دو جبهه می جنگیم: بنیادگرایی مذهبی و سکولاریسم!) اما، بخصوص اکنون که هنوز در قدرت نیستند، می کوشند به ما بیاوراند که نه تنها با آزادی و دموکراسی مشکلی ندارند بلکه در راستای تحقق اینگونه مفاهیم کوشا هم هستند و مبارزه هم می کنند. اما بنظر می رسد که علت اینگونه "بیان" را باید در این جست که آنها، بصورتی عمگرایانه، می بینند که تنها از نردبام این دو مفهوم است که می توانند به آسمان حکومت برسند. وجود آزادی تأمین کنندهء حضور بلامانع آنان در ساحت سیاست است و برقرار بودن دموکراسی اجازه می دهد تا آنان توده های مؤمن را بسیج کرده و به پای صندوق ها بیاورند و از دل این صندوق ها، بصورتی صد در صد دموکراتیک، خودشان بیرون آمده و حکومت دینی خود را مستقر کنند. در این میان، اینکه پس از استقرار آن حکومت دینی چه پیش خواهد آمد هیچگاه مورد توجه و بحث این اسلامپست های قدرت طلب نیست؛ حال آنکه بدلائل عملی و نظری، شکی نیست که دموکراسی برای آنان حکم وسیله ای "یک بار مصرف" را دارد و پس از رسیدن به قدرت گریزی ندارند جز آنکه دموکراسی، و همراه با آن خواهر همیشگی اش، آزادی، را تعطیل کنند».

و ماه بعد، مرداد 86، در مطلبی به نام «از انتخابات آزاد تا دیکتاتوری اکثریت» توضیح دادم که «هر طالب قدرتی (چه دموکرات و چه غیر دموکرات) پای علم و کتلی که می تواند وسیلهء رسیدن او به قدرت باشد سینه می زند. و اکنون هم که علم و کتل دموکراسی و انتخابات آزاد راه را برای اسلامپست های سرزمین های دارای "اکثریت اسلامی" هموار می کند و با این نردبام می شود به تختگاه قدرت رسید، آنها نیز خواهان دموکراسی و انتخابات آزاد شده اند. حماس در فلسطین از همین نردبام به بام شد. و پیش الگوی اصلی را هم سه دهه است اسلامپست های ایرانی به دیگر مسلمانان نشان داده اند: "در قدم اول انتخابات آزاد و صندوق رأی برای اخذ آراء اکثریت مردم بهترین جاده صاف کن رسیدن ما به قدرت بوده اند، شما هم از همین راه اقدام کنید!" در واقع، و به یک تعبیر، در جهان اسلامی استفاده کنندگان از "انقلاب مخملی" برای تغییر حکومت، خود اسلامپست ها بوده اند و نه مخالفین آنها!».

و ماه بعدتر، در مقاله «سکولاریسم و تجربه ترکیه»، نوشتم که: «اگر در ایران سال 57 دینکاران به قدرت رسیدند دقیقاً بخاطر آن بود که در آن سرزمین موجودی به نام "سکولار" حکم حیوانات منقرض یا بدینا نیامده را داشت و نیروئی اجتماعی و سیاسی محسوب نمی شد که بخواهد پای منافع خویش در برابر اسلامپست ها بایستد؛ اکثر ثروتمندان پول خود را از راه کار و

کوشش خویش به دست نیاورده، در جامعه ریشه ای نداشتند و - با مونتاژکاری صرف - بر سر سفره نفت نشسته بودند. در نتیجه هیچکس نمی اندیشید و آگاه نبود که منافع او با استقرار سکولاریسم در کشور پیوندی عمیق دارد؛ همچنانکه چه در انقلاب مشروطه و چه در جنبش ملی کردن صنعت نفت نیز شعاری بر له سکولاریسم شنیده نشد. آخوند هم درست از غیبت همین مهمترین رقیب تاریخی خود، یعنی اندیشه سکولاریستی، استفاده کرد و بقدرت رسید».

سال 1387 نیز به توضیح ویژگی های مختلف اسلامیسیم گذشت. اما بحث من در این باره، در سال 1388 و با آغاز جنبش سبز معنا و رنگ و بوئی دیگر بخود گرفت چرا که در آن سال اسلامیسیم ها خود را صاحب اصلی این جنبش قلمداد کرده و در برابر سکولارها دست به انواع مختلف صف بندی زدند. در جمعه 23 مرداد ماه 1388، در مقاله «نگذاریم اسلامیسیم ها رنگمان کنند» و در پاسخ این پرسش که چرا در اعلام اعتصاب غذای آقای اکبر گنجی شرکت نکرده و به نیویورک نرفته بودم، نوشتم: «با توجه به تجربه انقلاب سی سال پیش که در طی آن روشنفکران سکولار ایران با مذهبی های حکومت طلب وحدت کردند و نتیجه اش هم آن شد که سی سال تمام به دست آنها آواره و زندانی و شکنجه و اعدام شده اند و فرزندان شان را هم در یک جهنم واقعی بزرگ می کنند، به این یقین و تصمیم رسیده ام که هرگز قلمم را آلوده همراهی و شراکت با اسلامیسیم های رنگارنگ (ملی - مذهبی ها، مذهبی - دموکرات ها، اصلاح طلبان مسلمان، مشارکت کاران اسلامی، نواندیشان تشیع سیاسی، معتقدان به قابلیت دموکراتیزه شدن یک حکومت اسلامی) نکنم و زیر پرچم آنها، به هر رنگی که باشد، حتی سه رنگ شیر و خورشید دار، نایستم. آیا یک بار تجربه برای آدمی که مدعی است عقل در کله دارد بس نیست؟ آیا سی سال ندامت از اینکه چرا در تظاهراتی شرکت کردم که هدایت اش به دست مذهبی ها بود کافی نیست؟ حالا، چنین آدمی، پیر شده به اندازه سی سال، بلند شود و به معرکه آقای اکبر گنجی برود که زمانی او را، بخیال آنکه از عوارض مذهب زدگی سیاسی (و نه مذهبی بودن) خلاص شده، همچون برادری جوان تر دوست می داشت و اکنون با تأسف فراوان می بیند که این برادر قهرمان، از گرد راه نرسیده، می خواهد برای او و دیگر "اهل سبق" کرسی تدریس اصول دموکراسی اسلامی به راه بیاندازد؟»

بزودی، در همان فضای تب آلود و با بالا گرفتن بحث ها در مورد ماهیت جنبش سبز و استمرار بکار بردن اصطلاح «اسلامیسیم ها» از جانب من، ادای توضیحاتی ضروری شد. از من می پرسیدند که «منظورت از اسلامیسیم چیست؟» من، در دهم اردیبهشت سال 89، در مقاله ای با عنوان «مسلمان یا اسلامیسیم» نوشتم: «برخی از دوستان از من می پرسند که چرا در مقاله هایم اغلب از واژه "اسلامیسیم" استفاده می کنم و گروهی از "مسلمانان" را با این عنوان مشخص می سازم. فکر کردم بد نباشد در این مورد توضیحی دهم؛ چرا که این تفاوت واژگانی از فرهنگ روزنامه نگاران سیاسی نویس غربی سرچشمه گرفته و در آن دو واژه مزبور دارای معانی متفاوتی هستند که توجه به آنها و کاربرد درست شان می تواند به مفاهیم بین شرکت کنندگان

در یک گفتگو کمک کند... مغرب زمینیان، رفته رفته، در فرهنگ سیاسی خود برای این گروه از اندیشمندان و کوشندگان و مبارزان مسلمان که خواهان طرد هر چیز غربی و استقرار حکومت اسلامی (در وجوه مختلف سنی و شیعه آن) بوده و هستند برچسب "اسلامیست" را اختراع کرده و در توضیح تفاوت "مسلمان" بودن با "اسلامیست" بودن نیز کار بسیار کرده اند؛ بطوری که امروزه هنگامی که کسی را "اسلامیست" می خوانیم در واقع می خواهیم نشان دهیم که شخص مزبور مسلمانی است که به "اسلام سیاسی" خواهان قدرت حکومتی" و سیستم حکومتی خاصی با صفت "اسلامی"، که عکس برگردان سیستم حکومت های مدرن غربی است، اعتقاد دارد. حال آنکه مسلمانی که به چنین سیستمی معتقد نیست و ترجیح می دهد که در یک کشور فارغ از بند و بست های شرایع آخوندی، و آزاد از هرگونه تعبد غیر انسانی، زندگی کرده و آزاد باشد که دین و مذهب خود را داشته و به اصول آن عمل کند "اسلامیست" خوانده نمی شود... "اسلامیسم" یک ایدئولوژی است؛ دارای رهبران و کتاب های مقدس و برنامه برای همه اجزاء جامعه است؛ برایش بین سپهر خصوصی و عمومی تفاوتی وجود ندارد و رهبران اش مجازند که تا درون اطاق خواب های مردم نیز سرک کشیده و امر به معروف و نهی از منکر کنند. و چون اسلامیسم یک ایدئولوژی است چاره [و پادزهر] آن هم در خواستاری حکومتی بی مکتب و مذهب، یا جدائی حکومت از هرگونه مکتب و مذهب، است؛ حکومتی که در عرف سیاسی "سکولار" خوانده می شود. بر همین اساس هم هست که می توان چنین نتیجه گرفت که سکولاریسم با مسلمانان - یا مسیحیان و یا بهائیان و زرتشتیان - سر جنگ ندارد اما در سرزمین های مسلمان نشین اسلامیسم را همچون یک ایدئولوژی مزاحم و غیرانسانی در آماج خود قرار می دهد».

در جمعه 27 آبان 1390 نیز تحت عنوان «اسلامیست ها در آینده ایران» نوشتم: «در زبان سیاسی کنونی مصطلح در دنیا، بین "مسلمانان علاقمند به شرکت در فعالیت های سیاسی" و آنها که "اسلامیست" خوانده می شوند فرق عمده ای وجود دارد. هر مسلمانی حق دارد که، همچون دیگر شهروندان یک کشور، در سرنوشت سیاسی وطن اش شرکت کرده و مناصب و مقامات مختلف دولتی را به دست آورد؛ اما دسته ای از مسلمانان نیز هستند که معتقد به «اسلامی کردن حکومت» هستند و جز خودشان (که می پندارند سخنگوی اکثریت ایرانیانند) کسی را شایسته دست یافتن به مناصب و مقامات دولتی این حکومت اسلامی نمی دانند و در زبان تحلیل های سیاسی امروزین از این گروه اخیر با اصطلاح "اسلامیست" یاد می کنند».

حال، با توجه به این سابقه، برگردیم به اتهام وارده از جانب آقای گنجی. در واقع، اگر ایشان، که سال ها است گویا همه متون مرده و زنده علوم اجتماعی را مورد مطالعه قرار داده و با بزرگان این علم حشر و نشر داشته اند، دست به نوعی «تجاهل العارف» نزده باشند و واقعاً تصور کنند که این کار برساخته کسانی است که «دشنامی به نام "اسلامیست" را برساخته و بر سر

متفاوت های مذهبی می کویند» آنگاه، در این مورد، روشن کردن ایشان و افرادی که چون ایشان فکر می کنند، تبدیل به یک وظیفهء آموزشی نیز می شود.

اما از آنجا که به علت تعدد منابع فرصت این آموزش نمی تواند در مقالهء حاضر باشد، عجالتاً به این توصیه اکتفا می کنم که ایشان سری هم به برخی کتاب های نویسندگان مختلفی که صریحاً در مطالب خود از اصطلاح «اسلامیست» استفاده می کنند بزنند. و برای کاستن از رنج تحقیق شان، فعلاً، خواندن کتاب ها و مقالات زیر را که نویسندگان شان در مورد کاربرد این اصطلاح توضیحاتی، هم مثبت و هم منفی داده اند، به ایشان سفارش می کنم:

فرهنگ واژگان آکسفورد

انسیکلوپدی جدید اسلام؛ نوشتهء سیریل گلاسه، رومن، و لیتفیلد
دیکسیونر تاریخ اسلام؛ نوشتهء لودویگ وادامد
مقالهء «غربی شدن» در سایت مطالعات خاورمیانه ای دانشگاه آکسفورد
تعریف اسلامیسم و اسلامیست، نوشتهء ترور استانلی
اسلامیسم، انقلاب، و جامعهء مدنی؛ نوشتهء اس. برمان
فهمیدن اسلامیسم، کار گروه بحران بین المللی
بحث اسلامیسم و اصطلاح ضد فرهنگ خدا؛ نوشتهء سونیا ذکری
مصالحه: بنیادگرایان یا اسلامیست ها، نوشتهء مارتین کریمر
آیندهء اسلام سیاسی، گراهام فولر
نوزائی تشیع؛ نوشتهء ولی نصر

1. نگاه کنید به این دو کتاب (هر دو در سایت شخصی من):

[جامعه شناسی سیاسی تشیع اثنی عشری - 1357](#)

[پیدایش و نقش دینکاران امامی در ایران 1385](#)

2. مجموعهء «جمعه گردی ها» نیز در سایت من وجود دارند و کافی است که برای پیدا کردن هر یک، نام مقاله را در ماشین جستجوی سایت وارد کنید.

3. مقالهء آقای گنجی در سایت روز آنلاین؛ مورخ 29 مارس 2012

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>